



## ناحیه تاریخی پدشخوارگر (پتیشخوارگر)

نام جغرافیائی این ناحیه تاریخی به گونه های مختلف در کتابهای تاریخ و جغرافیا آمده است مانند: بدشوارگر، بدشوارجر، فرجوارجر، فرشوادگر، فرشواذجر، فدشوارگر، پدشخوارگر، فرشوادگر، پتیشخوارگر، پدشخوارگر. گونه پهلوی آن پتیشخوارگر<sup>۱</sup> یا پدشخوارگر و اوستائی آن پدشخوارگریه<sup>۲</sup> می باشد. در کتیبه هخامنشی بیستون به گونه: Patishuvarish یا Patshuwarish مذکور افتاده است.<sup>۳</sup>

از میان این گونه ها از همه درست تر و اصیل تر گونه پتیشخوارگر برابر با گونه پهلوی آن است. لغت پتیشخوارگر خود از سه واژه ترکیب شده است پتیش یعنی پیش، مقابل (در پهلوی: پتیش یا پتیش، و در اوستائی پتیش، و در پارسی باستان پتیش) خوار: (نام ناحیتی است) گر: که بی گمان به معنای کوه یا کوهستان است.

در باره معنی اخیر واژه گر، ابن اسفندیار نوشته است: «متقدمان گفته اند بحکم آنکه جو به لغت قدیم کوهستان باشد که بر او کشت توان کرد و درختان و بیشه باشد، سوخرائیان را در قدیم جرشاه (گرشاه) لقب بود. یعنی ملك الجبال<sup>۴</sup>. همچنین در کتاب بندهشن سخن از بیخ گر یعنی کوه خدایان رفته است که دژ آهنین زیر زمینی افراسیاب در آنجا بوده،» ابن اسفندیار در مورد حدود طبرستان می نویسد: «طبرستان داخل فرشوادگر

\* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ نویسان محقق معاصر

است و فرشوادگر، آذربایجان و گیلان و طبرستان وری و قومس می باشد و گفته اند که معنی فرشوادگر دوش سالماً می باشد. یعنی عیش کنی بسلامت. «**صادق هدایت** واژه پندشخوار گر را یکجا مرکب از پتش - خوره - گر. به معنی: (کوهی که بدان فرماست)<sup>۵</sup> و در جای دیگر<sup>۶</sup> مرکب از: پتش - خوار - گر. به معنی: (آن کوهی که بدان خوره مانده است) ذکر کرده است. معنی جغرافیائی واژه خوار در ترکیب پتش - خوار - گر بدرستی معلوم نیست. گمانی پذیرفتنی که درباره آن اظهار شده اینست که خوار باستانی باخوار و ورامین امروزین برابر است. در نوشته مورخان باختری نامی به گونه خواراکس نیز یافته میشود، که گویا نام شهری بوده که به فرمان **فرهاد اول** پادشاه اشکانی در ناحیت ری بنیان یافت. و شاید گونه ای از همان واژه خوار باشد. خواراکس را برخی از دانشمندان با (در بند خزر) باستانی برابر گرفته اند. بطوریکه می دانیم<sup>۷</sup> در بند خزر (دروازه کسپین) در روزگار باستان نقطه ای سوق الجیشی و بسیار مهم بوده و دروازه و مرز بین سرزمین مادوپارت محسوب می آمده است. در تاریخ افسانه ای و در روایت های دینی و ملی ایران پیش از اسلام نیز بارها از سرزمین پتسخوار گر نام بدین آمده است. ابن اسفندیار می نویسد: «نخستین کسی که حد فرشوادگر پدید کرد منوچهر شاه بود»<sup>۸</sup>.

در کتاب مینوخرد (مینو کد خرت) نیز از پیمان میان ایران و توران یاد شده است. بموجب آن پیمان، (افراسیاب که در روزگار پادشاهی منوچهر بمداخله در کارهای ایران آغاز کرده بود، پذیرفت که ایران شهر را از پتسخوار گر تا کابل به منوچهر باز گذارد.) در روایت ملی، مرزهای این منطقه را **آرش کمان گیر** با تیری که به سوی خاور رها کرد پدید آورد. همچنین در بندهشن آمده است که افراسیاب تورانی، منوچهر و سپاهیان او را در پتسخوار گر به بند افکند. در کتاب پهلوی جاماسب نامک نیز از جنگ ویشتاب نا (اخوان سپید) یادی رفته است که در جنگل سپید روی داد. بنا به نوشته همان کتاب، جنگل سپید در کوه (پتسخوار گر جای داشت) در یک روایت ملی دیگر مذکور است که هریک از شش پسر سام، فرمانروائی ناحیتی از کشور پهناور پدر را داشت که تباری و پتسخوار گر گسترده بود.

در سنت های دینی زرتشتی مربوط به وقایعی که در پایان هزاره زرتشت روی خواهد داد و مصائبی که بر ایران و ایرانیان وارد خواهد شد، ناحیه تاریخی پتسخوار گر مقامی خاص دارد. در کتاب (زندوهومن یسن) که درباره مسئله ظهور و رجعت در دین زرتشتی می باشد، **اهورا مزدا** خطاب به زرتشت چنین میگوید: «... ای سپتیمان زرتشت، چونانکه هزاره سربرود، همه ده های ایران به سم اسب ایشان (تازیان و رومیان و دیگر دشمنان ایران) کنده شود، و درفش ایشان تا به پتسخوار گر برسد، و با فرمانروائی

ستمگرانه جایگاه دین را از آنجا ببرند. «<sup>۱۱</sup> سپس پیش گوئی شده است که ایرانیان پانکهاد برضد مهاجمان و اشغالگران ایرانی مزبور قیام خواهند کرد و برایشان پیروز خواهند گردید. از جمله از پتسخوارگر مردی مزده پرست به یاری ایرانیان قیام خواهد کرد.

زرتشت ، بهرام پسر پژدو نیز در منظومه زراتشتنامه (تألیف سال ۱۲۷۸ میلادی)، حوادث هزاره پیامبر ایرانی و قیام راد مرد پتسخوارگری را چنین حکایت می کند: <sup>۱۲</sup>

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| پس آنکه چو آید هزاره به سر  | ز بهدین نماند کسی با هنر       |
| زهر جانب آهنگ ایران کنند    | بسم ستورانش ویران کنند         |
| چورخ زی پدشخوارگر آورند     | وز آن جایگه دین و شاعی برند    |
| شود مرز ایران سراسر تپاه    | ز ترک وز تازی و رومی سپاه      |
| همه آذران زی پدشخوارگر      | برند اندر آن روزگار پتر        |
| به دشواری از جایگه برگردند  | مر آنرا بدشوارگر آورند         |
| بیارند آذر گشسب گزین        | به چیچست ، گرماب مردان دین     |
| نشینند در غار و کوه و کمر   | نماند کسی در پدشخوارگر         |
| نیارد پدر ، یاد فرزند خویش  | از آن رنج و سختی که آید به پیش |
| بدانگاه بینی که بندد کمر    | یکی مرد دین در پدشخوارگر       |
| ز پارس و خراسان و از سیستان | یکی لشکر آرد عجب بیکران        |
| سه گونه درفش درفشان بود     | وز آنجا به یاری ایران شود      |
| شود لشکر دیو ناپایدار       | بسی خسته و کشته در کارزار      |

همین موضوع خود دلیلی آشکار بر استدلال نگارنده است که مهد آئین زرتشت در پدشخوارگر (پتسخوارگر) یعنی در محدوده نواحی جنوبی سلسله جبال البرز ، در حوالی خوارو سمنان و دامغان بسطام و کاشمر (کشمیر) و نقاط کوهستانی آن شامل دودانگه ، فریم (پریم) پرور ، سنگسر ، شه میرزاد ، افتر (هندر) ، ویمه ، شلنبه ، فیروزکوه ، سوادکوه ، دماوند و چندین آبادی کوهستانی در کوهستانهای جنوب مازندران بوده است .

استرابن جغرافیا نویس معروف یونانی ، که به گمانی از سال ۵۸ پیش از میلاد تا ۲۵ میلادی میزیسته و این زمان مقارن با حکومت اشکانیان در ایران است ، واژه پتسخوارگر را به یونانی پرخواترس نوشته است ، وی در تعریف پرخواترس گوید <sup>۱۳</sup> : «در بخشهای شمالی این رشته کوهها (کوههای البرز) گلهها و کادوسها و آماردها میزیند... از آنجا به سوی خاور و جیحون که پیش رویم به قوم پارتها بر میخوریم و سپس به قوم مرگیان، سپس ناحیه ای بیابانی است که رود سرنیوس آنرا از هیرکانیا (گرگان) جدا می سازد. این رشته کوه از ارمنستان تا حدود این بیابان کشیده شده پرخواترس نامیده میشود. » بنابراین

حدودی که ابن اسفندیار برای پتسخوارگر ذکر کرده است در آنجا که گوید (حد فرشواد-  
گر، آذربایجان و سروطبرستان و کیل و دیلم وری و قومش، دامغان و گرگان باشد)<sup>۱۴</sup>  
درست مطابق با محدوده ذکر شده از طرف استرابن است. در تاریخ، و ادبیات دوره  
ساسانیان نیز به مناسبت‌های گوناگون به نام ناحیه پتسخوارگر اشاراتی شده است.  
مثلا در گزارش جنگ‌های اردوان پنجم (آرتابانوس) آخرین پادشاه اشکانی با  
اردشیر بابکان آمده است که: «اردوان از ناحیه به ناحیه کشور چون ری و دماوند و دیلمان  
و پتسخوارگر، سپاه و آخور خواست. از آنجائی که فره کیان با اردشیر بود فیروزی یافت»<sup>۱۵</sup>  
آگاهی دیگر درباره پتسخوارگر دوره ساسانی این است که می‌دانیم خاندان  
گشسب داد تا زمان کواد (قباد) اول پدر خسرو انوشیروان بر نواحیت پتسخوارگر  
فرمانروائی داشتند. چنانکه در مقاله دیگر خواهیم آورد ایشان پتسخوارگر را از  
جانشینان اسکندر مقدونی بازستانده بودند. اردشیر بابکان مؤسس و بنیان گذار دولت  
ساسانی نیز حکومت آنان را در پتسخوارگر بطور موروثی مورد تأیید قرار داد. از عنوان  
گشسب‌شاه که هم‌زمان با اردشیر بابکان میزیسته است چنین برمی‌آید که در روزگار  
ساسانی واژه پتسخوارگر اندک، اندک، معنای جغرافیائی محدودتری یافته است و تنها  
به بخشی از ناحیه کوهستانی وسیع پیشین اطلاق میشده، یعنی فقط بخش کوهستانی  
مازندران کنونی را شامل شده است (غیر از دماوند و رویان) اطلاع بعدی ما درباره  
پتسخوارگر به روزگار پادشاهی کواد اول (قباد اول) مربوط می‌باشد. کواد (قباد) سه پسر  
داشت که بزرگترین آنها کاوس (کیوس) بود. کواد، کیوس را برای جلوگیری از تاختن  
ترکان به خراسان و اطراف طبرستان و کومش، به فرمانروائی پتسخوارگر منصوب  
داشت<sup>۱۶</sup> از اینجا کیوس لقب پتسخوار شاه یافت. پس از کیوس کسانی دیگر نیز سمت و  
لقب فرماندار ناحیه پتسخوارگر را داشته‌اند. نخستین آنان گیل گیلانشاه (جیل بن  
جیلانشاه) است که در زمان سلطنت یزدگرد سوم فرمان‌وی، جانشین آذرولاش گردید،  
و سرزمین طبرستان و پتسخوارگر (که در این زمان به حوزه محدودتری اطلاق میشد) او را  
مقرر شد، و لقب فرشواد جرشاه به نام وی افزوده گردید.<sup>۱۷</sup> دیگری اسپهبد خورشید پسر  
دادمهر است که طبق نوشته ابن اسفندیار<sup>۱۸</sup> او را فرشواد مرزبان می‌گفتند. همچنین  
در نامه‌هایی که از جانب خلیفه عباسی (مامون و محمد معتصم) به اسپهبد مازیار طبرستانی  
قهرمان ملی ایران در قرن سوم هجری نوشته شده، مازیار را: جیل جیلان، اسپهبد  
اسپهبدان، پدشوار جرشاه لقب داده‌اند.<sup>۱۹</sup> بطور کلی از گواهی‌های مربوط به قرن سوم  
هجری برمی‌آید که معنای جغرافیائی پتسخوارگر اندک اندک محدود و عاقبت فراموش  
گردیده است.

- ۱ - کارنامه اردشیر بابکان
- ۲ - فهرست لغات کارنامه اردشیر بابکان استاد دکتر محمد جواد مشکور
- ۳ - درباره کتیبه های بیستون ، به تاریخ ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا جلد اول و دوم مراجعه شود.
- ۴ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار به تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی صفحه ۵۶.
- ۵ - زند و هومن یسن زیر نوشته صفحه ۵۱.
- ۶ - کارنامه اردشیر بابکان زیر نوشته در پنجم.
- ۷ - در این مورد به تاریخ قومس تألیف رفیع صفحه ۲۴ مراجعه شود.
- ۸ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۵۶.
- ۹ - کیانیان تألیف کریستن سن دانمارکی ترجمه استاد دکتر ذبیح لله صفا صفحه ۱۲۸ - ۱۲۷.
- ۱۰ - این نقطه را بایل سفید یا سفید کوه واقع در کوهستانهای شمال شهیرزاد سنان میتوان تطبیق داد .
- ۱۱ - زند و هومن یسن صفحه ۵۱ در پنجم بند ۹ و ۸.
- ۱۲ - زند و هومن یسن برگزیده (زراتشت نامه) هدایت صفحه ۱۳۳ - ۱۳۱.
- ۱۳ - استرابن کتاب ۱۱ فصل ۸ و همچنین کتاب مازندران و استرآباد تألیف رابینو ترجمه وحید مازندرانی صفحه ۱۹۸.
- ۱۴ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۵۶.
- ۱۵ - کارنامه اردشیر بابکان صفحه ۱۸.
- ۱۶ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۴۱ و ۱۴۷ . مارکوارت صفحه ۱۳۰.
- ۱۷ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۱۵۴.
- ۱۸ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۱۷۰.
- ۱۹ - نوشته استاد مجتبی مینوی در حاشیه صفحه ۳۱ کتاب مازیار به نقل از طبری و یقوی .

### زنجیر زلف

شمع است رخ خوب تو ، پروانه منم .  
 زنجیر سو زلف که بر گردن تست ،  
 دل خویش غمان تست ، بیگانه منم .  
 بر گردن بنده نه که دیوانه منم .  
 از مرصاد العباد نجم الدین رازی . قرن هشتم